

## تحلیل و تفسیر واژه‌های پارسی نژاد در تاریخ بیهقی

دکتر محمود صادق زاده<sup>۱</sup>، فاطمه اعتدال<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۶/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۸/۲۴

### چکیده:

تاریخ بیهقی یکی از شاهکارهای گرانقدر نثر فارسی است که به دلیل دارا بودن ارزش‌های ادبی و تاریخی، آشنایی با آن برای هر پارسی‌زبان تحصیل‌کرده لازم و ضروری است. نثر تاریخ بیهقی از غنی‌ترین و جذاب‌ترین نثرهای موجود در تاریخ ادبیات ایران است. بیهقی از جمله نویسندگانی است که در کاربرد واژگان پارسی، هنر خود را به‌خوبی نشان داده است. مسأله اصلی این جستار، بررسی لغات و اصطلاحات پارسی نژاد در تاریخ بیهقی است. از این رو، به شیوه توصیفی، تحلیلی، تعلیلی و استشهادی به تجزیه، تحلیل و بررسی عناصر زبانی اصیل پارسی در تاریخ بیهقی پرداخته شده است. ابتدا به ویژگی‌های اشتقاق کلمات در تاریخ بیهقی توجه شده، سپس ریشه‌شناسی و مفاهیم اسامی، افعال، صفات و قیود در تاریخ بیهقی، تحلیل و بررسی و بسامد آن‌ها به صورت کمی ارائه شده است.

بیهقی در تاریخ خود علاوه بر کاربرد واژگان عربی، ترکی، مغولی و... واژه‌های پهلوی و اوستایی و ایرانی نژاد زیادی نیز به کار برده است. بیش‌ترین واژه‌های ایرانی نژاد به کار رفته در تاریخ بیهقی اسم و فعل و بعد صفت و قید است. واژه‌های ایرانی نژاد بیهقی، از نظر ساختمان، ساده، مشتق و مرکب هستند. نتیجه این که در تاریخ بیهقی کاربرد واژه‌های مشتق و مرکب، بیش‌تر از واژه‌های ساده است.

**واژگان کلیدی:** تاریخ بیهقی، اشتقاق، دستور تاریخی، واژگان پارسی نژاد.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، یزد، ایران. (نویسنده مسئول)

sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، یزد، ایران. eatedalfateme@yahoo.com

تاریخ بیهقی یکی از آثار مهم فارسی است که به نثر بینابین نوشته شده و در اهمیت این اثر همین بس که آن را «از جهت موضوع نمونه ای از تاریخ نویسی خوب و از حیث انشا مثالی از بلاغت زبان ما به حساب آورده اند و بهار در سبک‌شناسی سبک بیهقی را همان سبک کهنه می‌داند که دستخوش انقلابات جدید نشده و غالب الفاظ و ترکیبات و اصطلاحات قدیم را به کار می‌برده است». (بهار، ۱۳۲۹: ۶۳) با این حال یکی از مختصات سبکی تاریخ بیهقی واژه‌سازی و ترکیب‌آفرینی است. به طوری که در زمینه واژه‌آفرینی و استفاده از پیشوند و پسوند در ساخت واژه‌های جدید، کار بیهقی اگر نگوئیم بی‌نظیر، کم نظیر است. خلق واژه‌های جدید نشانگر ابداع و نوآوری او در زمینه نویسندگی است.

مهم‌ترین نقش دستگاه واژه‌سازی، ساختن واژه‌هایی با معنایی پیش‌بینی‌پذیر است، زیرا فقط در این صورت است که صرفه‌جویی در هر دو محور همنشینی و جانشینی حاصل می‌شود. (ن.ک. حق شناس، ۱۳۷۹: ۴۲) واژه‌سازی در حقیقت نتیجه طبیعی اصل اقتصاد یا صرفه‌جویی است که بر همه ابعاد زبان حاکم است.

زبان نوعی نظام ارتباطی است و در هر نظام ارتباطی، کمال مطلوب این است که با کمترین هزینه، بیشترین اطلاعات انتقال یابد. (ن.ک. مارتینه، ۱۳۷۹: ۲۵۸) به همین دلیل در همه ابعاد زبان اصل کمترین کوشش یا حداکثر صرفه‌جویی جریان دارد. صرفه‌جویی دو نوع است: صرفه‌جویی در محور همنشینی و صرفه‌جویی در محور جانشینی. واژه‌سازی روشی است که صرفه‌جویی در هر دو محور را امکان‌پذیر می‌کند. به بیان دیگر، واژه‌سازی تلفیق صرفه‌جویی در هر دو محور است. برای مثال، اگر بخواهیم یک مفهوم جدید را بیان کنیم، منطقی‌تر چهار راه در پیش رو داریم:

- ۱- بیان آن مفهوم از طریق واژه‌های موجود در زبان و با کمک دستگاه نحو؛
- ۲- جعل واژه‌ای بسیط؛
- ۳- وام‌گرفتن واژه‌ای از زبانی دیگر.
- ۴- بیان آن مفهوم با بهره‌گیری از عناصر موجود در زبان و با کمک قواعد صرفی. (حق شناس، همان)

## بیان مسأله:

از ویژگی‌های نثر بینابین قرن پنجم استعمال لغات فارسی، چه مهجور و چه غیر مهجور و کم بودن لغات عربی است؛ هرچند که در نثر دوره غزنوی سلجوقی اول (۴۵۰-۵۵۰ ه. ق) کلمات و اصطلاحات عربی رفته رفته بیشتر می‌شود، اما بیهقی در به کار بردن واژه‌های ساده و ترکیبی به فارسی گرایش دارد، اصطلاحاتی از قبیل آرام‌گونه، راه، بیراهه، سرهنگ، شمار، نرم‌گونه، نوآیین، نیک‌اسبه، نیم‌عاصی، پیک‌سواران و افعالی نظیر نپایستن، فراستاندن، ژکیدن، درسپاردن، فراکردن و... از جمله این موارد است.

واژه‌هایی که در تاریخ بیهقی به کاررفته‌اند در مقایسه با واژگان فارسی امروز تغییر و تحولاتی را نشان می‌دهد که در ذیل چهار عنوان گنجانیده می‌شود «الف- واژه‌هایی با چند معنی که یک معنی آن‌ها متروک شده و یک معنی آن‌ها مستعمل است؛ ب- واژه‌هایی که با حفظ معنی گذشته خود، در فارسی امروز معنی جدید هم گرفته‌اند؛ ج- واژه‌هایی که معنی گذشته آن‌ها متروک شده، در فارسی امروز با معنی جدیدی به کار می‌روند؛ د- واژه‌هایی که در فارسی امروز به کلی متروک شده‌اند» (حق شناس، ۱۳۷۹: ۴۲)

بررسی چگونگی و میزان کاربرد لغات و ترکیبات پارسی‌نژاد در تاریخ بیهقی، ضمن این که سیر تحول نثر قرن پنجم را بیش از پیش نشان می‌دهد، جایگاه ویژه نثر بیهقی را در مقایسه با دیگر آثار نثر قرن روشن‌تر می‌کند. روش تحقیق این جستار، همانند بیشتر تحقیقات رشته‌های علوم انسانی، بر پایه توصیف، تجزیه و تحلیل، استشهاد و تعلیل با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در تقسیم‌بندی اسم‌ها از نظر ساخت به چهار دسته: ساده، مشتق، مرکب و مشتق مرکب دسته‌بندی و همچنین در بخش افعال، فعل‌ها بر اساس ساختمان به فعل ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم بندی شده است.

## ۱- پیشینه تحقیق:

هرچند در مورد ابعاد محتوایی، تاریخی، ادبی و ویژگی‌های سبکی تاریخ بیهقی پژوهش‌ها و کتاب‌های سودمندی پدیدآمده اما در باره جنبه‌های زبانی و دستوری آن به شیوه علمی جز سه فعالیت، تحقیق و تألیف جامع و مستقلی پدید نیامده که به شرح زیر معرفی می‌شوند:

۱) فرهنگ اصطلاحات، کنایات، عبارات و امثال تاریخ بیهقی، ناصرکاظم خانلو، گرایش رشته زبان و ادبیات فارسی، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، سال ۱۳۸۳؛

۲) بررسی ساخت واژه‌های خراسانی در تاریخ بیهقی، زهره سادات ناصری، دانشگاه بیرجند، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۰.

۳) بررسی افعال کهن و غیر رایج در تاریخ بیهقی، محمد رضا ابویی مهریزی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، کارشناسی ارشد، ۱۳۸۹. از این رو، با توجه به جستجو در پایگاه‌های الکترونیکی و کتابخانه‌ها درباره بررسی لغات و اصطلاحات پارسی‌نژاد در تاریخ بیهقی، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

## ۲- بحث

### ۲-۱. اصلی‌ترین ویژگی زبانی تاریخ بیهقی

مهم‌ترین ویژگی که باعث برجستگی تاریخ بیهقی به عنوان یک اثر ادبی گردیده، جایگاه ویژه زبانی و بیانی است. دقت در انتخاب واژه‌ها و نظام زبان و منطق گفتار، این کتاب را از شکل یک اثر تاریخی صرف رها کرده و به آن روح ادبی بخشیده است. بیهقی در نگارش تاریخ خود از نیروهای زبانی بیش‌تر از نیروهای ادبی کمک می‌گیرد و اجتماع کلماتش به گونه‌ای است که اگر کلمه‌ای پس و پیش یا به مترادف خود تبدیل شود، نظام آن به هم می‌خورد. در تاریخ بیهقی از امکانات زبانی مختلفی برای زیبایی کلام استفاده شده است. بیهقی در نثر خود از مترادف بهره می‌برد تا سخن خود را مجسم‌تر بیان کند. در عصر بیهقی کاربرد مترادفات در نوشته باب نشده بود اما بیهقی به عنوان یک ابزار مهم از آن بهره می‌برد. مترادفات اندک او به نثر تاریخی‌اش غنا بخشیده است.

همچنین پسوند و پیشوندها هم از ابزارهای اساسی زبان هستند که از واژه‌های محدود امکانات نامحدود به وجود می‌آورند. کاربرد پسوند و پیشوند در تاریخ بیهقی سبب شده است که از یک واژه معناهای مختلف به دست‌آید. مثل فعل گرفتن: برگرفتن، فراگرفتن، بازگرفتن و یا پسوند «گونه» مثل: ترگونه، خلق‌گونه، رنج‌گونه، پیاده‌گونه.

در خلق واژه‌ها و ترکیبات جدید، فعل، بزرگ‌ترین و انعطاف‌پذیرترین عنصر در تاریخ بیهقی است. تاریخ میدان افعال قهرمانان و شخصیت‌هاست. پس باید در روایت تاریخ دامنه‌اش

وسیع باشد تا کنش روحی قهرمانان را تصویر کند. افعال پنهان‌ترین و حساس‌ترین لایه تاریخ را توصیف می‌کنند. بیهقی گاهی از افعال به گونه‌ای استفاده می‌کند که نوعی آشنایی‌زدایی در کلامش پدیدمی‌آید و گاهی از فعل چندین معنی برداشت کرده است؛ مثل: شدن به معنی از بین رفتن، سپری گردیدن و رفتن.

هم‌چنین قید از عناصر برجسته ساز تاریخ بیهقی است که بیشتر اوقات به بروز مستقیم و واقعی احساسات و ذوقیاتش کمک می‌کند. قید دارای موسیقی خاص است و در هر جمله آهنگ خاصی تولید می‌کند. پس قید رابطه تنگاتنگی با موسیقی نثر دارد. بسیاری از تکیه کلام های بیهقی قید است. زیباترین قیده‌های بیهقی، وصف حالت و تأکید هستند. بیش‌تر از قیدهایی که ساخت فارسی دارند، کمک می‌گیرد. به همین دلیل قیده‌های تنوین دار بسیار کم است. مثال: درم و دینار نثار کردند و کاری بانام برفت و نامه رفته بود. (بیهقی: ۴۸)؛ یا: مردی را که خدای عزوجل بی پرورش داده باشد همتی بلند و فهمی تیز روی تواند. (بیهقی: ۳۰)

کاربرد واژه در تاریخ بیهقی همانگونه که قبلاً نیز گفته شد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مجموعه لغات تاریخ بیهقی بسیار گسترده است که می‌توان واژه نامه‌ای از کتاب او ترتیب داد. این کتاب در گستره واژه‌گزینی و انتخاب زیباترین کلمه آن قدر وسیع است که تاریخ بیهقی نمایش واژگانی است.

در کتاب بیهقی هر واژه در جمله به مناسبتی خاص قرار گرفته و مفهومی ویژه را به خواننده القا می‌کند؛ مثلاً: اگر در مورد سلطان واژه امیر به کار می‌رود، این گونه به سلطنت سلطان محمود مشروعیت می‌بخشد؛ چون امیر یعنی کسی که از جانب خلیفه عباسی بر ایران امارت داشته است. اما در جایی که بوسهل را با حسنک مقایسه می‌کند، می‌گوید: «بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنک یک قطره آب بود از رودی». برای حسنک لقب امیر می‌آورد و این گونه منزلت و پایگاه اجتماعی حسنک و بوسهل و نابرابری آن‌ها را بیان می‌کند و امیر حسنک را تا سطح خداوند پادشاهی چون مسعود بالا می‌برد.

بیهقی در انتخاب واژه‌ها بسیار ریزبین و دقیق است به طوری که هر واژه برای مقصودی خاص به کار رفته است و بیهقی هیچ کلمه‌ای را بدون هدف در نوشته خود به کار نبرده

است. کتاب تاریخ بیهقی جزو نثر بینابین است، نثری که نه سادگی و روانی دوره های اولیه را دارد نه گرفتار هنرنمایی و فضل فروشی دوره های بعد شده است و یکی از مواردی که نثر را به سوی نثر دشواری پیش برد، استفاده از واژه‌های عربی و بیگانه و قدیمی است.

## ۲-۲. مقایسه و ارزیابی کاربرد واژه‌های پارسی نژاد در تاریخ بیهقی

### ۲-۲-۱. اسم از نظر ساخت

جدول شماره یک- کاربرد اسم از نظر ساخت

| کاربرد اسم | ساده | مشتق | مرکب | مشتق مرکب |
|------------|------|------|------|-----------|
|            | ۱۹۹  | ۲۵   | ۱۷   | ۳         |

۱) اسم ساده: اسم ساده آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۹۲)

مثال: اشتر: (اسم) [پهلوی: uštr] [قدیمی] [قدیمی] [oštor'] = شتر (لغت نامه دهخدا)

و خرگاه و اشتر و اسب و گوسفند بی اندازه به حدود خوارزم آمدند. (بیهقی: ۷۲۳)

۲) اسم مشتق: اسم مشتق آن است که در ساختمان آن یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک وند

وجود دارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۹۲)

پیرایه: (اسم) [پهلوی: [pirāyak] 'پیراهه' [pirāye] -زیب؛ زینت (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۴۱)

مثال: و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک پیران باشند. (بیهقی: ۹۷)

۳) اسم مرکب: اسم مرکب از دو یا چند تکواژ قاموسی/آزاد تشکیل می‌شود. (وحیدیان

کامیار، ۱۳۷۹: ۹۲) در فارسی دری روش‌های مختلفی که برای ساختن کلمه‌های مرکب

در ایرانی میانه غربی به کار می‌رود، رایج است. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۵۲)

آهویره: [ ر / ر ] (ا مرکب) بچه آهو. آهو بچه. بره آهو. شادن. رشا. غزال. غزاله (لغت

نامه دهخدا) مثال: با خود گفتیم ازین آهو بره چه خواهد آمد. (بیهقی: ۲۴۷)

۴) اسم مشتق مرکب: ممکن است اسم هم مرکب باشد و هم وند داشته باشد؛ در این

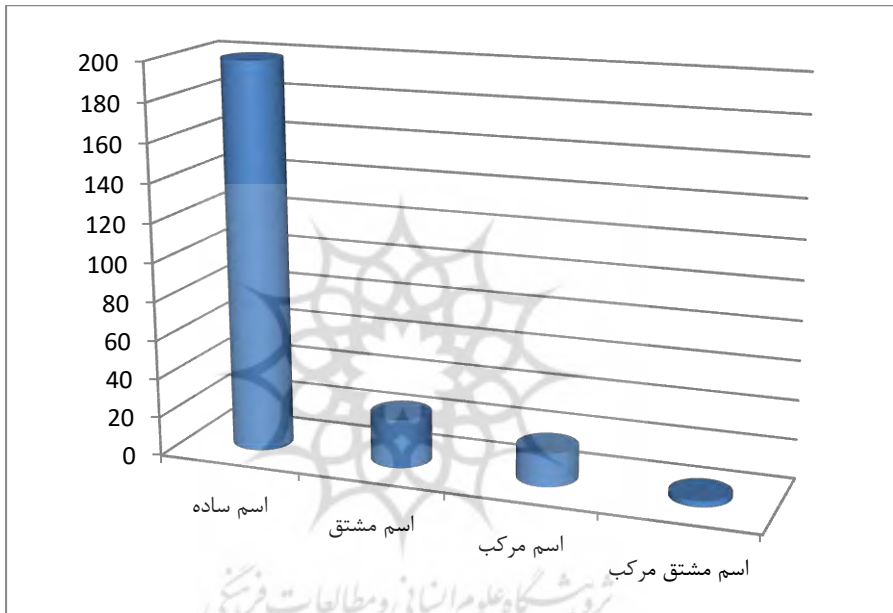
صورت آن را مشتق-مرکب می‌نامند؛ به عبارت دیگر مشتق-مرکب، اسمی است که

ویژگی‌های اسم مشتق و اسم مرکب (بیش از یک وند آزاد و وند وابسته) را با هم داشته باشد. (وحیدیان کامیار: ۹۲)

**خرپشته:** [خ پ ت / ت ] (ا مرکب) پشته بزرگ دراز ناهموار که میان آن بلند و دو طرف آن نشیب باشد. پشته کلان. (لغت نامه دهخدا)

و باد پیوست و دود آن را بر بود و بر خرپشته‌های مردم زد و سیاه کرد. (بیهقی: ۶۶۰)

نمودار شماره یک- کاربرد اسم از نظر ساخت



با ملاحظه جدول و نمودار مشخص می‌شود که در تاریخ بیهقی، اسم ساده بیشترین کاربرد و اسم مشتق- مرکب، کمترین کاربرد دارد.

## ۲-۲-۲. فعل از نظر ساخت

جدول شماره دو- کاربرد فعل از نظر ساخت

| ساختمان فعل | فعل ساده | فعل مرکب | فعل پیشوندی |
|-------------|----------|----------|-------------|
|             | ۳۲       | ۲۴       | ۱۲          |

۱) **فعل ساده:** فعل ساده آن است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد به عبارت دیگر،

ملاک ساده بودن فعل بن مضارع آن است. (وحیدیان کامیار: ۵۸)

**انداختن:** (مصدر متعدی) [پهلوی: handāxtan] [a(e)nāxtan'] رها کردن چیزی از بالا به پایین. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۴۱) مثال: و مردم شهر بسیار شادی کردند و بی‌اندازه درم و دینار انداختند. (بیهقی: ۶۶)

**۲) فعل مرکب:** در زبان فارسی دری به جای ساختن فعل جعلی از اسم و صفت، آن دو را با بعضی فعل‌ها به کار برده‌اند؛ برای مثال سفید شدن، که فعل مرکب نامیده می‌شود، به جای سفیدیدن ساخته شده است. فعل‌هایی که برای ساختن فعل مرکب از اسم و صفت به کار می‌روند عبارتند از:

۱- کردن و نمودن با اسم، فعل مرکب لازم و متعدی می‌سازند: جنگ کردن یا نمودن ایجاد کردن یا نمودن؛ رقص کردن یا نمودن طلب کردن یا نمودن.

۲- کردن، نمودن، و گردانیدن (= گرداندن) با صفت، فعل مرکب متعدی می‌سازند: سفید کردن یا نمودن یا گردانیدن، محکم کردن یا نمودن یا گردانیدن.

۳- شدن و گشتن (= گردیدن) با اسم و صفت فعل مرکب لازم می‌سازند: جنگ شدن، سفید شدن یا گشتن، سخت شدن یا گشتن (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۲۱۶)

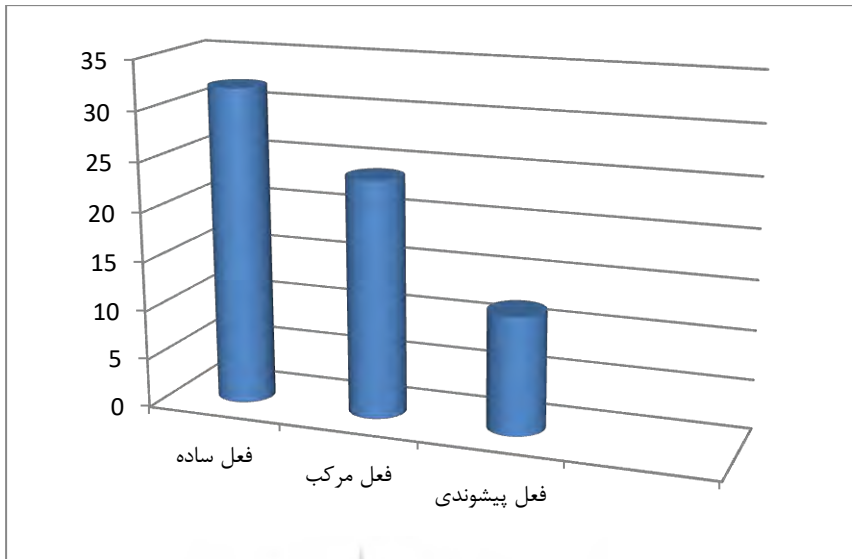
**اندیشه داشتن:** [آش / ش / ت] (مص مرکب) در فکر بودن. مواظبت کردن. مواظب بودن. مراقب بودن. تیمار داشتن. (لغت نامه دهخدا)

در کار لشکر که مهمتر کارهاست، اندیشه باید داشت. (بیهقی: ۱۵۹)

**۳) فعل پیشوندی:** اگر به اول بعضی از فعل‌های ساده یکوند افزوده شود، تبدیل به فعل پیشوندی می‌شود. (وحیدیان کامیار: ۵۸)

نمودار شماره دو - کاربرد فعل از نظر ساخت





از بین افعال به کار رفته در تاریخ بیهقی، از نظر ساختمان، فعل ساده، بیش‌ترین کاربرد و افعال پیشوندی در درجهٔ دوم قرار دارند.

### ۲-۲-۳. افعال جعلی و واداری، لازم و متعدی، آغازین و کنایی

جدول شمارهٔ سه

| افعال | جعلی | واداری | لازم | متعدی | آغازین | کنایی |
|-------|------|--------|------|-------|--------|-------|
| ۴     | ۸    | ۳      | ۱۱   | ۷     | ۲۱     |       |

#### ۱) افعال جعلی

شکوهیدن: (مصدر لازم) «شکوهیدن» [قدیمی] [še(o)kuhidan] ترسیدن؛ واهمه کردن: (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۴۱) مثال: - و تقرب‌ها کرده که شکوهید از حرکت این پادشاه (بیهقی: ۶۱۰) و یا: نیک شکوهیدند. (همان: ۱۵۴)

#### ۲) افعال واداری

رسانیدن: [رَ / رَدَ] (مص) رسیدن کنانیدن. متعدی رسیدن. (لغت نامهٔ دهخدا)

چون رقعت را خادم خاص به مأمون رسانید... (بیهقی: ۷۶)

۳) فعل لازم: فعل لازم یا ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. (وحیدیان کامیار: ۴۹)

شرم آمدن: [ ش م د ] (مص مرکب) خجل شدن. شرمسار گردیدن. حاصل شدن خجلت و انفعال برای کسی. (لغت نامه دهخدا)

شرم می آید که او را رد کنم. (بیهقی: ۱۳۷)

۴) فعل متعدی: یا گذرا، فعلی است که علاوه بر نهاد، مفعول، متمم یا مسند بخواند. (وحیدیان کامیار: ۴۹)

باقی ماندن: [ د ] (مص مرکب) بجای ماندن. بازماندن. (لغت نامه دهخدا)

واز بندگی و دوست داری هیچ چیز باقی نماندند. (بیهقی: ۴۳)

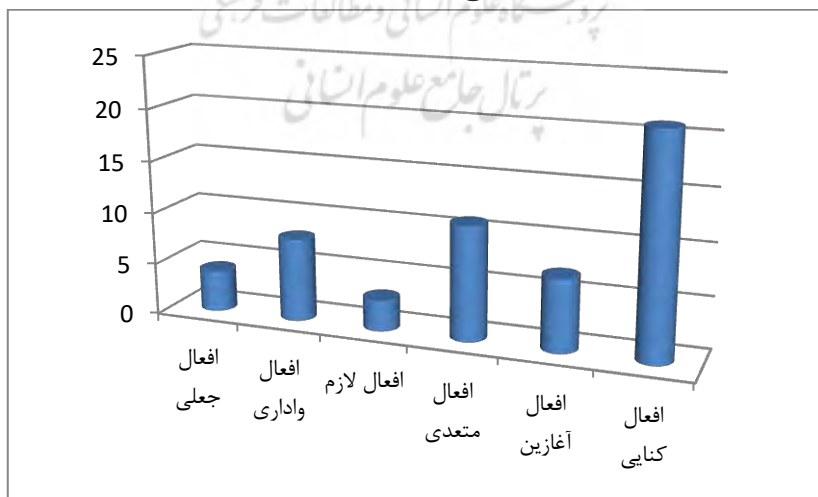
وارسلان جاذب را با وی آن‌جا باقی ماند تا مدتی بماند. (همان: ۶۷۸)

۵) فعل آغازین: ['āqāzidan] آغاز کردن؛ آغاز نهادن؛ شروع کردن؛ از سرگرفتن. ماده آغازی از افزودن s به ریشه و افزودن a پس از s ساخته می‌شود. (خانلری، ۱۳۸۹: ۱۵۲) مثال: و آغازید مثال های عبد الجبار را خوار داشتن و بر کرده های وی اعتراض داشتن. (بیهقی: ۶۸۰)

۶) فعل کنایی

چشم داشتن: [چ / چ ت آ]، (مص مرکب) توقع و امید داشتن. (آندراج). امیدوار بودن و انتظار کشیدن. (لغت نامه دهخدا)

حاجب آن کرد که از خرد و دوست داری وی چشم داشتیم. (بیهقی: ۵۰)  
نمودار شماره سه - کاربرد افعال در تاریخ بیهقی



با بررسی اجزای این نمودار روشن می‌شود که میزان کاربرد افعال کنایی بیش‌تر از دیگر افعال است. علت کثرت کاربرد افعال کنایی را می‌توان مربوط به موضوع و لحن داستانی بیهقی دانست و افعال لازم کاربرد کمتری دارند. تعداد افعال آغازین، متعدی، لازم، واداری و جعلی هم، بستگی به موضوع داستان دارد و بیهقی به فراخور موضوع، استعمال کرده است.

## ۲-۲-۴. انواع صفات

جدول شماره چهار - کاربرد انواع صفات در تاریخ بیهقی

| دو اسم | اسم و صفت | صفت و اسم | پسوندی | پیشوندی | شمارشی | لیاقت | نسبی | مفعولی | فاعلی | ساده | صفت |
|--------|-----------|-----------|--------|---------|--------|-------|------|--------|-------|------|-----|
| ۱      | ۲         | ۵         | ۱۲     | ۸       | ۷      | ۱     | ۶    | ۶      | ۴     | ۵۱   |     |

### ۱) صفت ساده

#### آبستن

در زبان پهلوی. āpustan و ābestan است. ( لغت نامه دهخدا)  
و از این است که عجز آدمی به هر وقتی ظاهر می‌گردد که نتوان دانست که در حال از شب آبستن چه زاید. (بیهقی: ۶۷۴)

آشکارا: [ش / ش] [ص، ق، ا] بی پرده. صریح (لغت نامه دهخدا)  
و من با همه حرم بجملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم. (بیهقی: ۶۲۹)

مگر کسانی که میل داشتند به مأمون یا دزدیده و یا بی حشمت آشکارا برفتند سوی مأمون به مرو. (همان: ۷۱)

### ۲) صفت فاعلی

بیننده: (binande) (صفت)، [نَ دَ یا دِ] نگرنده. نظر کننده. آنکه بینا. شخص بینا. شخص صاحب وقوف و عاقبت اندیش. (برهان قاطع)

باید بیننده تأمل کند احوال مردمان. (بیهقی: ۷۸)

دستگیر: (صفت فاعلی) [مجاز] [dastgir] دست‌گیرنده، زندانی و گرفتار. (لغت نامه دهخدا)

و تنی چند از خصمان بکشتند و تنی بیست دستگیر کردند. (بیهقی: ۶۱۰)  
و اعتقادی پاکیزه که ما را در هر حال... معین و دستگیر باشد. (همان: ۶۷۵)

### ۳) صفت مفعولی

پخته: [پُ تَ / تِ] (صفت مفعولی) مجرب. آزموده. محتاط. سنجیده. فهمیده. وزین. گران سنگ (لغت نامه دهخدا)

و در سوال و جواب نیفگند تا بر کاری پخته از اینجا بازگردیم. (بیهقی: ۵۹)  
خواننده: (اسم، صفت) [xānande] قاری. آنکه خواند. آنکه تواند خواندن کتابت را. (لغت نامه دهخدا)

و چنین مصیبت را آمده است باز نمایم تا تشفی ای باشد مرا و خوانندگان را. (بیهقی: ۶۴۱)  
۴) صفت نسبی

آراسته: ('ārāste) (صفت)، پدram مزین. مجمل. محلی. حالی. حالیه. مطرز. مزخرف. بغازه و گلگونه کرده. (لغت نامه دهخدا)  
و غرض در آوردن حکایت آن باشد تا تاریخ بدان آراسته گردد. (بیهقی: ۷۷)

### ۵) صفت لیاقت

رفتنی: [رَ تَ] (ص لیاقت) گذشتنی. خلاف ماندنی. مقابل ماندنی و ماندگار. کسی که رفتنش لازم باشد. (یادداشت مؤلف). هر چیزی که می رود و در می گذرد. گذشتنی (لغت نامه دهخدا)

اما وی بر کران شهر که خیمه زده بودند فرود آمد و گفت رفتنی است. (بیهقی: ۶۰)

### ۶) صفت شمارشی

یک: (اسم)، [پهلوی: aeua] (ریاضی) [yek] نخستین عدد در حساب؛ عدد نخست. (خانلری، ج ۱۳۸۹، ۲: ۱۲۹) مثال: هیچ نبشته نیست که به یک بار خواندن نیرزد. (بیهقی: ۱۴۹)

### ۷) صفت‌های مشتق

-پیشوند + اسم

بانام: (ص مرکب) (از: با + نام) نامدار. مشهور. شناخته. سرشناس. مقابل بی نام و گمنام.

نبیه . نامور. معروف. (لغت نامهٔ دهخدا)

و بسیار درم و دینار نثار کردند و کاری بانام برفت. (بیهقی: ۴۸)

**بخرد:** پیشوند pad ایرانی میانهٔ غربی بازماندهٔ pati ایرانی باستان که اسم است به معنی صاحب و خداوند به صورت «ب» به فارسی دری رسیده و برای ساختن صفت از اسم به کار می رود. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۴۰)

چون سعادت آید همه کارها فراخور یکدیگر آید سخت بخردوار جوابی است. (بیهقی: ۶۵)  
-اسم یا صفت + پسوند

**آبادان:** (Abad) صفت است و در فارسی دری آباد شده است؛ با پسوند hw می شود. hwabad . در زبان پهلوی: āpātān، مقابل ویران است. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۱۸)

مردی پیدا خواهد شد که از آن مرد بندگان او را راحت خواهد بود و ایمنی و آن زمین را برکت و آبادانی (بیهقی: ۱۳۸)

**برومند:** [بَ م] (ص مرکب) (از: بر + اومند، صورت قدیم «مند»، پسوند اتصاف). برومند. دارای بر. باردار و بارور و صاحب نفع. (برهان). مثمر. صاحب بر (لغت نامهٔ دهخدا)  
شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی هرکدام قوی تر و شکوفه آبدارتر و برومندتر. (بیهقی: ۴۶)

## ۸) صفت های مرکب

-صفت و اسم

**بدخو:** [بَ] (ص مرکب) بدخلق. تندخو. بی ادب. شیریر کج خلق. زشت خو. (لغت نامهٔ دهخدا)

نباید که استادم ناسازگاری کند که مردی بدخوی است. (بیهقی: ۶۴۵)

**فراخ شلوار:** (صفت) [قدیمی] [farāxšalvār] تنبل؛ تن پرور. (لغت نامهٔ دهخدا)

هستندگروهی کیانی فراخ شلوار وما را به ری سالاری باید. (بیهقی: ۳۱۱)

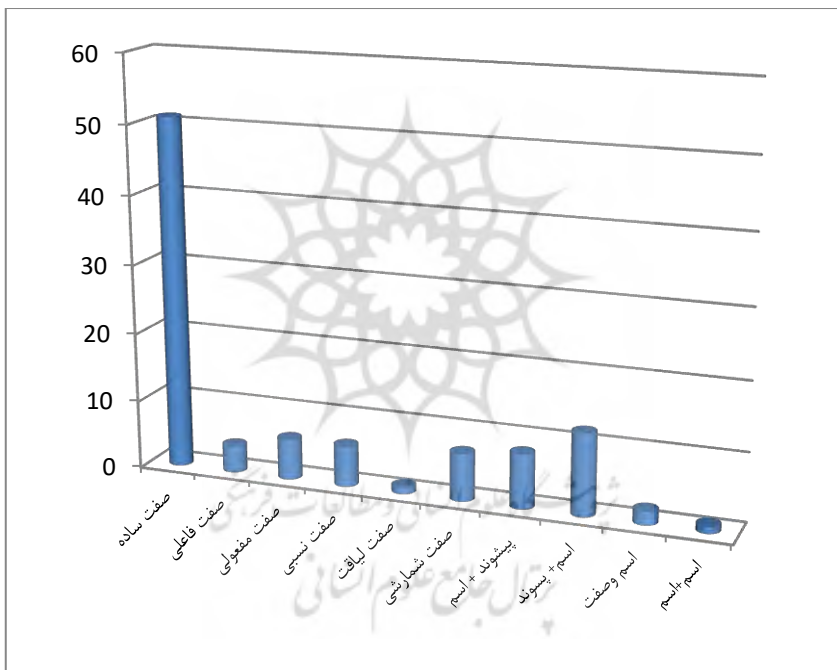
-اسم و صفت

**زربفت:** [زرر / زَبَ] (ن مف مرکب، مرکب) و گاهی با تشدید راء، مخفف زربافت. قماش زربافت. (از آندراج). زربافت. (ناظم الاطباء). زربافت. زربافته. زربافت. پارچه ای که

در آن رشته‌های طلا به کار برده باشند. زرتار. زردوزی. (فرهنگ فارسی معین). نسج به زربافته یا زردوزی. (شرفنامه منیری) / و منبر از سر تا پای در دیبای زربفت گرفته بودند. (بیهقی: ۳۴۱)

### - دو اسم

**پایمرد:** (صفت) «پامرد» [قدیمی] [pāymard] یاری دهنده؛ کمک‌کننده (لغت‌نامهٔ دهخدا) و چون مدتی سخت دراز در عطلت بماند پایمردان خاستند که مرد بزرگ بود. (بیهقی: ۷۲) نمودار شمارهٔ چهار- کاربرد انواع صفات



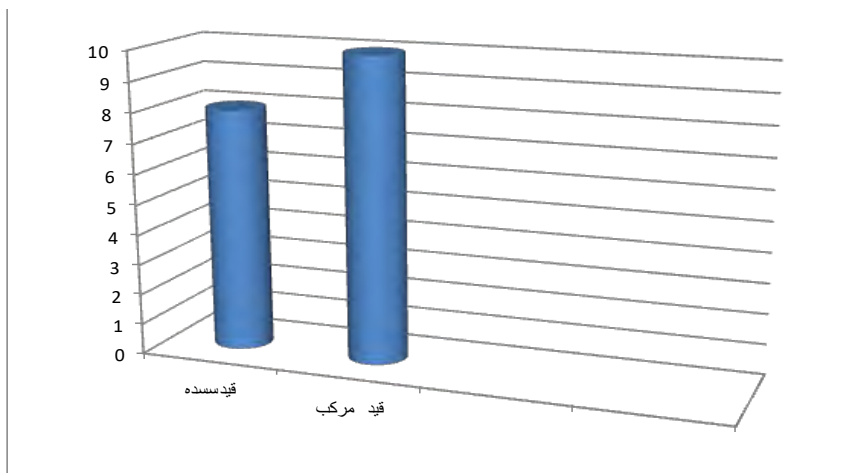
با بررسی انواع صفات در نمودار فوق به این نتیجه می‌رسیم که کاربرد صفات ساده نسبت به دیگر صفات از بسامد و تفاوت بسیار بالایی برخوردار است.

۲-۲-۵. قید: قید کلمه‌ای است که صورت ثابت دارد؛ یعنی: صرف ناشدنی است و آن به فعلی یا صفتی یا قید دیگر یا تمام جمله می‌پیوندد تا نکته ای را به مفهوم آن‌ها بیفزاید. (خانلری، ۱۳۸۲: ۲۰۹)

جدول شماره پنج - کاربرد قید

| قید ساده | قید مرکب |
|----------|----------|
| ۸        | ۱۰       |

- ۱) **قید ساده:** قید ساده که آن را قید مفرد نیز گویند، قیدی است که یک واژگ بیش‌تر نیست؛ یعنی: قابل تجزیه به اجزای زبانی نیست. (گیوی - انوری، ۱۳۸۵: ۲۲۸)
- آشکارا:** به معنی صریح، بارز، ناپوشیده، اوستایی: aviskara در پهلوی: askarag، در فارسی دری به صورت‌های آشکارا، آشکار، آشکاره، از کهن‌ترین متون تا این زمان به کار رفته است. (خانلری، ۱۳۸۲: ۲۰۹)
- و من با همه حرم بجملگی بر قلعت غزنین می باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم. (بیهقی: ۶۲۹)
- آهسته:** به معنی آرام و ملایم و در مقام صفت گاهی به معنی متین و گاهی معادل کند ضد تند و سریع می‌آید. (خانلری، ۱۳۸۲: ۲۴۵)
- پیش کار رفت سخت آهسته و در ترتیب پیادگان جنگی کوشیده. (بیهقی: ۸۴)
- ۲) **قید مرکب:** قید مرکب قیدی است که از دو یا چند واژگ یا واژه ساخته شده باشد. (گیوی - انوری: ۲۲۸)
- یکان یکان:** سوری طوماری بیرون گرفت از بر قبا به خط بوالحسن، خیانت های سباشی یکان یکان نبشته. (بیهقی: ۶۹۳)
- بامداد:** قید بام و بامداد به معنی صبح مرکب از بام + داد هنگام صبح دراوستایی vispo- bama جهان افروز، در پهلوی bāmik از ریشه bha به معنی نور دادن. (خانلری، ۱۳۸۲: ۲۳۱)
- و پس از این به یک هفته تمام بنشست از بامداد تا نماز دیگر (بیهقی: ۵۹۸)
- و نماز بامداد بکردند و کوس فرو کوفتند و براندند. (همان: ۶۶۶)
- نمودار شماره پنج - کاربرد قید



با مشاهده نمودار بالا به این نتیجه می‌رسیم که از بین تمام قیود به کار رفته در تاریخ بیهقی قید مرکب از بسامد بالایی برخوردار است و قید ساده، کاربرد کمتری دارد.

### ۳- نتیجه‌گیری

بیهقی با آوردن الفاظ و اصطلاحات تازه که در محاوره آن زمان، مستعمل بوده است و با کاربرد جمله‌های پی‌درپی مطلب را کاملاً روشن می‌سازد و بیان واقعه را به طریقی می‌آراید که خواننده در برابر آن واقعه قرار می‌گیرد و به تمام اجزا واقعه رهنمون می‌شود. در تاریخ بیهقی استعمال الفاظ عربی بیشتر از ده درصد نیست و باقی کلمات فارسی است و لغات عربی بر همان قاعده قدیمی است؛ یعنی: لغاتی که یا فارسی ندارد یا لغات درباری و دولتی و علمی است که با فرامین و احکام و عمال و کتب علوم وارد ایران شده و یا لغات دینی است و یا لغاتی است که تازی آن از فارسی روان‌تر و ساده‌تر بوده است. لغات زیبای فارسی و ضرب‌المثل‌های شیرین در بیهقی بسیار است و پیداست که این لغت‌ها و مثل‌ها در زبان محاوره آن روزگار مرسوم و متداول بوده است همچنین بیهقی از انواع کلمات فارسی، پهلوی و اوستایی بهره کافی برده است.

- در تاریخ بیهقی، اسم ساده بیش‌ترین کاربرد و اسم مشتق- مرکب، کمترین کاربرد دارد. از بین افعال به‌کار رفته در تاریخ بیهقی، از نظر ساختمان، فعل ساده، بیش‌ترین کاربرد و افعال



پیشوندی در درجهٔ دوم قرار دارند. میزان کاربرد افعال کنایی در تاریخ بیهقی بیش‌تر از دیگر افعال است. علت کثرت کاربرد افعال کنایی را می‌توان مربوط به موضوع و لحن داستانی بیهقی دانست. همچنین افعال لازم کاربرد کمتری دارند. تعداد افعال آغازین، متعدی، لازم، واداری و جعلی هم به موضوع داستان بستگی دارد و بیهقی به فراخور موضوع، از آن‌ها استفاده کرده است.

- کاربرد صفات ساده نسبت به دیگر صفات از بسامد و تفاوت بسیار بالایی برخوردار است. از بین تمام قیود به کار رفته در تاریخ بیهقی، قید مرکب، از بسامد بالایی برخوردار است و قید ساده، کاربرد کمتری دارند.



## منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۹۰). به کوشش: مهدی الهی قمشه ای، تهران: الهادی.
۲. ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (ایتمولوژی) چ ۲، تهران: ققنوس.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). دستور تاریخی، تهران: سمت.
۴. ادی شیر، السید. (۱۳۸۷). واژه‌های فارسی عربی شده، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی، تهران: فاطمی.
۶. باطنی، محمد رضا. (۱۳۷۳). زبان و تفکر، تهران: نشر فرهنگ معاصر.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). نگاهی تازه به دستور زبان فارسی، چ ۱۲، تهران: آگاه.
۸. برومندسعید، جواد. (۱۳۸۳). ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
۹. بهار، محمد تقی. (۱۳۱۴). تاریخ سیستان، تهران: موسسه خاور.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر.
۱۱. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۹۰). دیبای دیداری، متن کامل تاریخ بیهقی، مقدمه، توضیحات و شرح مشکلات محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، تهران: سخن.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، چ ۴، به کوشش خلیل خطیب رهبر، سه جلد، تهران: مهتاب.
۱۳. حسینی‌کازرونی، احمد. (۱۳۸۴). فرهنگ تاریخ بیهقی، چ ۲، تهران: زوار.
۱۴. خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر فرهنگ نو.
۱۵. خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۹). گزیده تاریخ بیهقی، تهران: انتشارات سعدی.
۱۶. خلف تبریزی، محمد حسین بن. (۱۳۶۲). برهان قاطع، تصحیح محمد معین، تهران: امیر کبیر.
۱۷. خیام پور، عبدالرسول. (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی، چ ۱۰، تبریز: انتشارات کتاب فروشی تهران.

۱۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۲۵). لغت نامه، تهران: چاپخانه مجلسی و انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی ۱؛ تهران: انتشارات سمت.
۲۰. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز، تهران: نشر سخن.
۲۱. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳). عربی در فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۲. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). دستور مختصر زبان فارسی، تهران: انتشارات زوار.
۲۳. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۵). گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۴. کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۵. مارتینه، آندره. (۱۹۶۶). مبانی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه هرمز میلانیا، (۱۳۷۹)، تهران: هرمس.
۲۶. معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ معین شش جلدی، تهران: امیرکبیر.
۲۷. مکنزی، د.ن. (۱۳۷۳). فرهنگ مکنزی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم اسلامی.
۲۸. وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی، چ ۱۰، تهران: انتشارات سمت.

#### مقالات

۱. حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۷۹). «واژه‌سازی درون متن»، نشر دانش. ص ۵۴-۶۰.
  ۲. صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۰-۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۱-۱۲) نشر دانش، از خرداد و تیر ۱۳۷۰ تا مرداد و شهریور ۱۳۷۲. ص ۳۹-۴۵.
  ۳. صحرائی، قاسم. محمدی نژاد، علی. (۱۳۹۲). «تحول معنایی در واژه های تاریخ بیهقی»، رشد آموزش زبان فارسی، شماره ۱۰۵: ص ۲۱-۲۱.
  ۴. میلانیا، هرمز. (۱۳۵۰). «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال هجدهم، شماره ۳، تهران، دانشگاه تهران. ص ۶۷-۸۴.
5. W. B. Henning, „Mitteliranisch“, in Handbuch der Orientalistik, 4. Bd., 1.Absch., Leiden, Köln, 1958, S. 93